۱۶. توحید صدوق (۱۴۰۲/۱۱/۲۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۲۵ بهمن ۱۴۰۲

- پیشگفتار (چکیده)
- شرح فقره‌ی «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة»
  - بررسی معنای لغوی «صلاة»
- تناسب نسخه‌ی «فاکثروا» با سیاق عبارت
- لین و نرمی آتش نسبت به اهل جهنم
- مدح حضرت ابوالفضل علیه السلام در شعر سید محمدعلی ریاضی
  - شعر دعبل و تثبیت ظهور امام عجّل اللّه فرجه الشریف در بیت عباسی
- دعای مصباح شیخ در سوم شعبان
  - الف) بررسی تهافت ظاهری در اسناد دعا
  - ب) نکاتی در مدلول دعا
- مراقبه‌ی سید بن طاووس

پیشگفتار (چکیده)

ادامۀ شرح فقرۀ «وبالشهادتين يدخلون الجنة وبالصلاة ينالون الرحمة»

بررسی مادۀ «صلی» از دیدگاه لغت؛ صلوات راه ترقی در درجات بهشت؛ اکثار کمی و کیفی صلوات بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله؛ برخی اشعاری که گویا روح القدس بر شاعر الهام نموده است؛ دعای روز سوم شعبان.

شرح فقرهى «وباللشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة»

بررسی معنای لغوی «صلاة»

در صفحه‌ی هفتاد و سه بودیم. داشتیم این جمله‌ی مبارکه‌ی از خطبه الوسیله را بررسی می کردیم. حضرت علیه السلام علیه السلام فرمودند:

> «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله إن اللّه وملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما»[1].

به شهادتین در بهشت داخل می‌شوند و به وسیله‌ی صلات، میل به رحمت پیدا می‌کنند. یعنی کمال بعد الکمال است. اصل دخول به بهشت، مقصود اصلی است. بعد که وارد بهشت می‌شوند، مراتب و درجات است. صلات، هر چه بیشتر در نامه‌ی اعمالشان باشد، بالاتر می‌روند. هر چه کمتر باشد، خیر. لذا با فای تفریع بیان شده است. حضرت علیه السلام علیه السلام فرمودند حال که «بالصلاة ینالون الرحمه فاکثروا من الصلاة علی نبیکم و آله». بعد آیه‌ی شریفه را تلاوت کردند.

لغت «صلاة»، لغت سنگینی است. اندازه‌ای که نگاه کرده‌ام و در ذهن قاصرم هست، محضر شما می‌گویم. انشاءاللّه شما هم تتبعاً پی بگیرید و هم تاملاً و تفکراً پی بگیرید. کتاب مقایس می‌گوید:

> «(صَلَى) الصّادُ وَاللّامُ وَالْحَرْفُ الْمُعْتَلُّ أَصْلَانِ: أَحَدُهُمَا النّارُ وَمَا أَشْبَهَهَا مِنَ الْحُمّى، وَالْآخَرُ جِنْسٌ مِنَ الْعِبَادَةِ»[2].

در التحقیق، این قسمت اول کلام مقایس را نوعاً نمی‌آورند. خودشان «صلی» ثبت کرده‌اند و بعد فرموده‌اند:

> «صلى؛ مقا- صلى: أصلان، أحدهما النار و ما أشبهه من الحمى. و الآخر جنس من العبادة»[3].

قبل از اینکه «أصلان» را بگوید، ابن‌فارس می‌گوید: «الصّادُ وَاللّامُ وَالْحَرْفُ الْمُعْتَلُّ»؛ یعنی واو و یاء را از نظر فن لغت یک جا آورده است. خود همین کاشف از این است که باید بحث سنگینی داشته باشیم. اینکه ابن‌فارس واو و یائی را یک جا بیاورد، سنگین می‌شود. جامع‌گیری هم

می‌خواهد بکند، اما چطور است که ایشان این دو را به یکی برگردانده است؟! هزینه‌ی علمی بالاتری می‌برد.

شاگرد: قرینه‌ای هم که هست که منظورشان دو تا است؟ شاید اشاره به یاء بوده است که با حرف علّه اشاره کرده است.

استاد: ظاهراً قرینه هست. حالا عرض می‌کنم.

حسن جبل هم در المعجم الاشتقاقی الموصل آن‌ها را با هم آورده است. به نظرم راغب هم در مفردات یک جا آورده است. آقای حسن جبل می‌گوید: اصل ماده «صلو» و «صلی»...؛ ایشان آن را به صلصال هم ارتباط می‌دهد. ایشان می‌گوید: من «صلی» و «صلو» را به «عرض علی النار» برمی‌گردانم؛ للتلیین.

> «المعنى المحوري لين أثناء الشيء أو رخاوتها من الداخل مع تماسك ما فيمكن التصرف فيه: كتليين العصا بتعريضها للنار فيمكن بذلك تقويمها إن كانت معوجّة، ويمكن أيضاً ثَنْي طرفها ليكون مَقْبِضاً له»[4].

اصلاً در «**عرض علی النار**» غایتش مهم است. چرا یک چیزی را روی آتش می‌گیرند؟ می‌گویند: برای اینکه ملائم و نرم شود. چوبی که سفت است، میله‌ای که سفت است را وقتی روی آتش می‌گیرند، حتی اگر فولاد هم باشد وقتی در کوره می‌رود و عرض علی النار می‌شود، ملایم می‌شود. دیگر بالاتر از حدید نیست، حدید به این محکمی، وقتی عرض علی النار می‌شود، ملایم می‌شود. ایشان «تلیین» می‌گوید. اصل معنای «صلی» عرض علی النار للتلیین است. تلیینی که در معرض علی النار حاصل می‌شود.

بعد می‌گوید: قبل از من امام ابن‌فارس این کار را کرده است:

> «وقد سبق الإمام ابن فارس باللقول باشتقاق الصلاة من صَلّيت العود: لّينته لأن المصلي يلين بالخشوع. ولكن لكثرة الاجتهادات في المأخذ الاشتقاقي للصلاة (نحو سبعة أو أكثر في [تاج] وحده) وأن أكثرها فيه تكلف، ولإجمال كلام ابن فارس وانغماره، وأنه في المجمل لا المقاييس = غاب وجُهل، وقد هُديت له بشواهد أصّلَته دون تكلف. فهو الصحيح والحمد للّه»[5].

ابن‌فارس کجا می‌گوید؟ کتاب ابن‌فارس در دست‌ها بوده است، اگر ابن‌فارس در مقاییس آورده بود، بیشتر معروف می‌شد و می‌گفتند ابن‌فارس چنین گفته است. اهل ادب به حرف‌های او اعتناء دارند. اما چون در مقاییس نبوده است، کلام حال مبهم پیدا کرده است. وقتی حالت ابهام پیدا کرد، سنگین می‌شود. ایشان هم می‌گوید که در تاج العروس حدود هفت معنا ی بیشتر برای «صلی» آمده است. لغویینی که بخواهند هفت-هشت معنا را برگردانند، سخت است. در مقاییس هم نبوده است که امام لغت آن‌ها را کمک کند. بعد ایشان می‌گویند: ابن‌فارس کتابی دارد به نام «المجمل فی اللّغة». ایشان این را در این کتاب گفته است و چون این کتاب در دست‌ها نبوده و خیلی معروف نبوده است، این معنا مخفی مانده است. در طول تاریخ این مطلب خوبی که ابن‌فارس گفته و در المجمل ابراز کرده است، برمحققین لغت مخفی مانده است. لذا می‌گوید: ابن‌فارس در

این معنا، بر من متقدم است، لذا من هم کتاب او را دیدم و هم با شواهد تامه، تمامش کردم. در اینکه «صلی» و «صلو» همه‌ی مواردش به تلیین بر می‌گردد. این حرف آقای حسن جبل با اشاره به کتاب المجمل ابن‌فارس است.

من یادم هست در مسیری که با کتاب بودیم و خدمت اساتید می‌رسیدیم، در کتاب‌ها بود که الصلاة لغتاً یای فی الاصل «الدعاء». صلات به‌معنای دعا، معنایی بود که زودتر از همه شنیده‌ایم. بعد از اینکه مدتی از شنیدن «الصلاة فی اللّغة الدعاء» گذشت، در تحقیقات و کسانی که نظر دقیق‌تری به لغت داشتند، در درس‌های بعدی در محضر اساتید، فرمودند که این واژه در اصل لغت به‌معنای «عطف» و «انعطاف» و «میل» است. عطوف و مهربان هم میل است. «صلّی» یعنی «مالَ و عطف». «ثانِیَ عِطفِهِ»[6]؛ حالت میل دادن است. این هم معنای دومی بود که از معنای اصلی «صلاة» شنیدم. حالا هم که می‌بینیم ما شاء اللّه کتاب‌های لغت خیلی مفصل و سنگین بحث کرده‌اند. وقتی در التحقیق شروع می‌کنند، می‌فرمایند:

> «و التحقيق أن هذه المادة على شعبتين واوي و يائي، فالواوي مأخوذة من السريانية و الآرامية، و هي بمعنى العبادة المخصوصة، و يعبر عنها بالعربية: بالصلاة. ... و أما الصلي يائيا: قلنا إنه مأخوذ من العبري كما في قع و فرهنگ، و هو بمعنى التقريب و العرض على النار حتى يكون مشويا أو محرقا»[7].

معنای «صلی» یایی را دو صفحه بعد می‌گویند. «**و أما الصلي يائيا: قلنا إنّه مأخوذ من العبري كما في قع و فرهنگ**»؛ در دو کتاب آدرس می‌دهند.

حالا باید این دو معنا را چه کار کنیم؟ حسن جبل می‌گوید: «صلی» به‌معنای «تلیین» است. می‌گوید: اتفاقا «صلاة» هم یعنی وقتی دعا می‌کند آن قلب سفت، ملائم می‌شود. از آن خشونت در می‌آید. «دق جليله و لطف غليظه»[8]؛ وقتی سیر می‌کند، وقتی کامل می‌شود، وقتی عطف به خداوند سبحانه و تعالی پیدا می‌کند، روح لینت پیدا می‌کند. از آن زبری و خشونت در می‌آید. در آن رقت حاصل می‌شود. اینها را آقای حسن جبل گفته است.

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۷۳.

[2]. ابن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۳۰۰.

[3]. علامه‌ی مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۷۱.

[4]. حسن جبل، المعجم الاشتقاقی المؤصل، ص ۱۲۴۴.

[5]. همان، ص ۱۲۴۷.

[6]. الحج، آیه‌ی ۹.

[7]. علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۷۲ و ۲۷۵.

[8]. نهج البلاغة (بر اساس نسخه صبحی صالح)، ص ۳۳۷.

تناسب نسخه‌ی «فاکثروا» با سیاق عبارت

در نسخه‌ی کافی «فاء» تفریع ندارد. در خطبهٔ الوسیلهٔ که در روضه‌ی کافی آمده است، ندارد. ولی می‌بینید که در توحید صدوق هست. به نظرم مرحوم صدوق در امالی هم «فاکثروا» دارد. «فاء» تفریع خیلی مناسب است. می‌دانیم در روایات در جایی که اضافه می‌آید، اصل با آن اضافه است. چون سقوط ممکن است. آنچه که اضافه می‌آورد، روی حساب می‌آورد و بی خودی از جیبش در نمی‌آورد. ولی کسی که نیاورده، ممکن است غفلت کرده باشد. لذا این «فاء»، خیلی مناسب است: «و بالصلاة يناولون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة علی نبيكم وآله»؛ حال که به این صورت است، «فاکثروا». در کافی شریف در نوادر الجمعه دارد. شاید در جلد سوم یا چهارم باشد. حضرت علیه السلام فرمودند:

> «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله، أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الْغَرَّاءِ وَ الْيَوْمِ الْأَزْهَرِ- لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَسَيُلَقَّى كَمَالُ الْكَثِيرُ قَالَ: إِلَى مِائَةٍ وَ مَا زَادَ فَهُوَ أَفْضَلُ»[1].

در روز نورانی جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید. عرض کردند: اکثار چقدر است؟ حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: «الی مائة و ما زاد فهو افضل»، هر چه هم بیشتر باشد، بهتر. آن مرز و کف اکثار، صد مرتبه است. شاید دلیل اینکه از مستحبات این است که بین نافله‌ی فجر و نماز صبح؛ نافله‌ی صبح را که خواندید، قبل از نماز صبح، مستحب است صد بار صلوات بفرستید، این احتمال هست که این از مواردی باشد که در این هنگام دستور داده است چون آفات زیاد پیش می‌آید. «فی التاخیر آفات». می‌گویند همان که نافله‌ی صبح را خواندید، تا قبل از نماز صبح، در این فاصله «اکثروا». یعنی شما از کسانی باشید که امروز آن حادق اکثار در صلات را محقق کرده باشید. خیلی عالی است. «اکثروا» تعدادش صد تا است، همان اول صبح این صد تا را بفرستید که جزء مکثرین باشید.

شاگرد: درجایی‌که در نقل‌ها کم و زیاد می‌شود، در مواردی‌که آن زیاده حالت تناسبی دارد، آن قاعده در اینجا می‌آید؟ یعنی در نقل به معنا، به‌خاطر تناسب یک فاء هم اضافه کرده باشد. آن اصل عقلایی هنوز هست؟

استاد: گاهی می‌بینیم اضافه‌ای که کرده است، یک نحو توهم است و خلاف است و به قول شما از خودش نقل به معنایی را اضافه کرده و عبارت را خراب کرده است، اینجا این اصل نمی‌آید. اما یک جایی است که می‌بینیم اضافه را آورده و کاملاً درست و حکیمانه است و مطابق با مراد گوینده است.

شاگرد: منظورم در فرض تعارض است. یعنی یک نسخه داریم که آن فاء را ندارد و یک نسخه داریم که آن فاء را دارد، هر کدام هم یک مضعفی دارند. نسخه‌ای که کم کرده، ممکن است به‌خاطر این باشد

که افتاده باشد، نسخه‌ای که اضافه کرده است، به‌خاطر تناسب بوده است. یعنی حتی اگر امام علیه السلام هم نگفته باشد، او اضافه کرده است.

استاد: علی أی حال، در جایی که اضافه کاملاً موافق مراد گوینده است، بگوییم چون نسخه‌ی دیگر ندارد، شاید خودش اضافه کرده باشد.

شاگرد: خُب، بالأخره آن هم یک نقلی است. یعنی طرفین هر کدام یک مضعفی دارند. در موارد طبیعی درست است که کسی بیخودی چیزی را اضافه نمی‌کند.

استاد: خُب، در طرفین هم اصل داریم؛ اصل بر مطابقت نقل با منقول است. اما حالا که تعارض شده است، یکی «فاء» دارد و یکی ندارد. در اینجا آیا مساوی هستند؟ ای خیر، رجحان با آن است که فاء را آورده است؟ در ما نحن فیه اگر «فاء» مطلب را خراب می‌کرد، آن معلوم بود. رجحان را که ندانست. چرا؟؛ چون با مقصود گوینده منافات پیدا می‌کرد. اما جایی که با مقصود منافات پیدا نکند، از کجا بگوییم رجحان با این طرف نیست؟! به گمانم رجحان در این است که فاء را خود حضرت علیه السلام فرموده‌اند.

البته قبلاً صحبت شده که می‌گویند مرحوم کلینی در نقل اضبط هستند. ایشان این اضبطیت را دارند، اما در این موارد، منافاتی ندارد که ایشان به طور کلی، از شیخ صدوق اضبط باشند اما در خصوص اینجا، این فاء، این را برساند. چون به‌طور روشن می‌گوید: «وبالصلاة يانلون الرحمة ، أكثروا...». گوید آدم می‌بیند که این یک چیزی کم دارد. «الشهادتين يدخلون الجنة و بالصلاة ينالون الرحمة، اكثروا...». ببینید خود شما می‌بینید که این عبارت از نظر ترتب عبارت یک چیزی کم دارد. اما وقتی «فاء» دارد هر کسی بسیار راحت می‌بیند که تناسب دارد. «فاكثروا»؛ حال که به این صورت است بر سبب، مسببش را متفرع می‌کنید. یعنی شما تثبیت کنید و این را انجام بدهید تا آن غایت بیاید.

شاگرد ۲: کسی را سراغ دارید که بین نافله و نماز صبح عملاً صد تا صلوات فرستاده باشد و سیره‌ی آن‌ها این بوده باشد؟

استاد: من در سفر و حضر همراه نبوده‌ام تا ببینم ملتزم باشند. ولی اصل آن را یا در مفاتیح دیدم یا در کتب دیگر دیدم. ولی اصل آن در ذهن من خیلی ثابت است. تازه نگاه نکرده‌ام. ولی خیلی ثابت است که اینطور چیزی هست. شاید در مفاتیح باشد. شما نگاه کنید و به ما هم بگویید.

---

[1]. شیخ کلینی، الكافي (چاپ الاسلامية)، ج ۳، ص ۴۲۸.

لین و نرمی آتش نسبت به اهل جهنم

شاگرد ۲: اینکه غایت آتش «تلیین» است، ممکن است یکی از حکمتهای جهنم همین باشد؟ یعنی قلبها، ولو خیلی قسی باشند، به نرمی بروند و مقدمهای برای ورود به بهشت باشد؟

استاد: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ»[1]، «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»[2]، حضرت علیه السلام فرمودند: «يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ»[3]. بله؛ این عذاب برای تلیین است. اما کسانی که خلود در نار دارند و نسبت به کسانی که کافر و شقی علی الاطلاق هستند با تلیین معنا دارد. به چه معنا؟ به معنایی که وقتی وارد آنجا میشوند، معنای «ذلت له رقاب الجابره». کسی که جابره بوده است، به جایی میرسد که دیگر انانیتش فرو میریزد. ذلت خودش را میبیند. ذلت بالاترین تلیین است. یعنی آن چیزهایی که در تکبر ناحقی که داشت، لینت میکند.

---

[1]. الاحقاف، آیه‌ی ۲۰.

[2]. الذاریات، آیه‌ی ۱۳.

[3]. شیخ کلینی، الکافی (چاپ الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۷۰.

مدح حضرت ابوالفضل علیه السلام در شعر سید محمدعلی ریاضی

شعر دعبل و تثبیت ظهور امام عجّل اللّه فرجه الشریف در بیت عباسی

با اینکه مراجع اختلاف دارند، ای امروز سوم شعبان است ای دیروز سوم بوده است. ایام ولادتهای موفور السرور صلوات اللّه علیهم است. روی حساب اینکه روز چهارم است و میلاد حضرت علیه السلام ابوالفضل صلوات اللّه علیه است ...؛ هر وقت این میلاد میآید من از مرحوم آسید محمدعلی ریاضی یزدی [یاد میکنم]. خدا رحمتشان کند. در صحن اتابکی [صحن امام رضا علیهاالسلام] زیر ساعت اگر رو به ضریح بایستید، کمی دست چپ، قبر مرحوم آسید محمدعلی ریاضی یزدی است. من خودم سنگ قبر ایشان را دیدهام. بعداً سنگ را برداشتند. من سنم کم بود، ولی ایشان را دیدهام. در کتابخانهی وزیری یزد، صندلی گذاشته بودند. من یادم نیست که ایشان چه میخواند، چون ذوق شعر نداشتم. الآن هم ندارم. ولی میدانم هر شعری که میخواند صدای سالن بلند میشد به احسنت. خیلی ایشان را تحسین میکردند. همه اهل فضل بودند. خدا رحمتشان کند! هر وقت سوم و چهارم شعبان میشود، بی اختیار به یاد ایشان میافتم. چرا؟؛ بهخاطر اینکه مکرر گفتهام؛ شعرهای متعددی هست. یکی از شعرهایی که احتمال خیلی قوی دارد که مصداق آن فرمایش حضرت امام رضا علیهاالسلام به دعبل باشد ... .

حضرت علیه السلام به دعبل فرمودند:

> «ای خُزاعی! نَطَقَ رُوحُ‌القُدُسِ عَلی لِسانِکَ بِهذَینِ‌البَیتَینِ»[1]. کدام دو بیت؟؛
> «خُروجُ‌إمامٍ‌لا مَحالَةَ خارِجٌ‌یقومُ عَلَی اسمِ‌اللّهِ وَالبَرَکاتِ**** یمَیِّزُ فینا کلَّ حَقٍّ
> وباطِلٍ‌ویجزی عَلَی النَّعماءِ‌وَالنِّقماتِ»

یکی از مهمترین تشابک شواهد در اثبات امر حضرت بقیة اللّه صلوات اللّه علیه، همین شعر دعبل است. بیخود هم نبود که امام علیه السلام فرمودند: «بهذین البیتین»، روح القدس این را آورده است. اگر کسی امروزه فن تشابک را اعمال کند، میبیند چه دم و دستگاهی است! قبلاً هم عرض کردهام. به گمان من همین شعر او با واکنشی که امام رضا علیهاالسلام نشان دادند، سبب شد که متوکل، امام هادی علیه السلام را در بیت بنیالعباس نگه دارد. دعبل گفت: «خُروجُ‌إمامٍ‌لا مَحالَةَ خارِجٌ»، حضرت علیه السلام بلند شدند و دست بر سر گذاشتند. چه کارهایی کردند! مامون هم دید و میخ آن در بیت بنیالعباس کوبیده شد. چون مجلس رسمی بود. حتی نمیدانم در کجا دیدم. شاید در کتابهای سنیها بود. حضرت علیه السلام هنوز تشریف نیاورده بودند، دعبل گفت: یک قصیدهای دارم، مامون گفت: خُب، بخوان. گفت: نه! تا آقا تشریف نیاورند یک کلمه آن

را نمی‌گویم. یعنی صبر کرد تا امام علیه السلام بیایند و بعد این شعر را خواند. منظور این‌که یک جلسه‌ی عظیمی بود که دعبل این شعر را خواند. بعد حضرت علیه السلام واکنش نشان دادند. من اینطور می‌گویم: مامون گفت اگر قرار باشد این امام باشد، من هم جدّامی او بشوم! چه کار کرد؟! با زور دخترش را به امام جواد علیه‌السلام داد تا جدّامی امام [مهدی علیه السلام] شود. لذا من می‌گویم این‌که ام الفضل را به ایشان داد، به‌خاطر همین قصیده‌ی دعبل بود. او را تحریک کرد. می‌دانستند که اینها اهل دروغ نیستند. لذا گفت: خُب، من هم جدّامی او می‌شوم.

بعد هم این شعر در بیت عباسی ماند. متوکل دید که نزدیک شده است. خُب، نمی‌شود آنها مدینه بمانند. با زور حضرت علیه السلام را در محله‌ی عسکر جا داد. قبلاً عرض کردم که متوکل، ابن حنبل را به سامرا برد اما او از آنجا رفت. گفت بیا به این شهر تا این شهر به تحدیث تو رونق پیدا بکند. مدتی به سامرا رفت. اما گفت: «یری المتوکل أن یکون سامرا سجناً لی»[2]! سبحان اللّه! در مقدمه‌ی مسند احمد را ببینید. مقدمه‌ی پنجاه جلدی آنکه تازه چاپ شده است. اینها خیلی مهم است. سامرا سجن او بوده است! حالا دیگر ببینید عسکر محله‌ی سامرا چه بوده است؟! باز عرض می‌کنم همین که لقب امام حسن عسکری علیه السلام ...؛ و الا برای امام هادی علیه‌السلام هم می‌گوییم «النقی العسکری»، اما برای خصوص پدر حضرت علیه السلام، می‌گوییم العسکری، چرا؟! این لقب باید به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تشابک بمانند تا ببینید چرا اینها را به عسکر آوردند؟! چرا باید ایشان عسکری شوند؟ سامرائی که با بن‌حنبل می‌گوید کل شهرش برای من زندان است، این آقا باید العسکری باشند. الآن هم حرمشان موجود است. از این نظر که تاریخ را بگوید و کتابی را نوشته باشند، نیست. شواهد عینی کار است که مسیر چگونه گذشته است. فقط باید در آن نظام تشابک شواهد درست تبیین شود.

خدا رحمت کند آقای ریاضی را. گمان من این است [مصداق این فرمایش حضرت امام رضا علیه السلام به دعبل] یکی شعر محتشم است که به خوابش آمدند و تکمیلش کردند؛ معروف است:

> «هست از مال گر چه بری ذات ذوالجلال **** او در دل است و هیچ دلی نیست بی مال!»

من احتمال می‌دهم مورد دیگری که مصداق فرمایش حضرت علیه السلام باشد، این شعر مرحوم آقای ریاضی است. اصلاً هنگامه است. آدم که فکرش را بکند، می‌بیند ایشان آمده و می‌خواهد ادب حضرت ابوالفضل سلام اللّه علیه را بگوید، به همین سوم شعبان آمده است. سوم شعبان ولادت حضرت امام حسین علیه‌السلام است. چهارم شعبان ولادت حضرت ابوالفضل علیه السلام است.

> «وقت ولادت قدمی پشت سر *** وقت شهادت قدمی پیشتر
>
> ای به فدای سر و جان و تنت *** وین ادب آمدن و رفتنت»

این شعر عادی است؟! و کل قصیده‌اش! این قصیده‌ی آقای ریاضی شواهدی دارد که معلوم است عنایت شده است.

> «پنج امامی کہ تو را دیدہاند *** دست علم گیر تو بوسیدہاند»

شاگرد: این ثابت است کہ ولادت حضرت ابوالفضل علیہ السلام چہارم شعبان بودہ است؟ مثل قضیہی ولادت حضرت معصومہ سلام اللّٰہ علیہا نیست کہ ثابت نیست؟

استاد: اینکہ ثابت ہست یا نیست، برای این کلاسہای...! کسی میگفت: تولد حضرت معصومہ سلام اللّٰہ علیہا ثابت ہست یا نیست؟ گفتم: ما مقلد آستانہ ہستیم. کلاس و ثابت بودن نبودن برای شما علماء باشد! ما عوام ہستیم و ہر چہ در ذہنمان ہست عرض میکنیم. ما از آقای ریاضی تقلید میکنیم. شما میخواہید ببینید ثابت ہست یا نہ، ما ہمارہ شما ... . فعلا بہعنوان یک عوام مقلد آقای ریاضی ہستم. علی أی حال، شعرش دیگر ہنگامہ است.

شاگرد: بعضی از مراجع خیلی مصرّ ہستند کہ وفات حضرت معصومہ علیہا السلام ثابت نیست. سند ندارد.

استاد: من عرض کردم کہ این تفاوت بین مجتہد و عالم، کلاس فقہ و تحقیق است با عوامی مثل من. ما خط گذاشتیم و جدا کردیم. ما اینطور ہستیم و خودمان ہم میگوییم. کسانی ہم کہ اہل تحقیق ہستند، حرفش را میزنند و بحثش ہم میشود.

---

[1]. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیہ السلام، ج ۲، ص ۲۶۵.

[2]. احمد بن حنبل، مسند أحمد (چاپ موسسة الرسالة)، ج 1، ص 44: «راح المتوكل يطْلُبُ المحدثين إلى سامَرّا حيث كان يقيمُ ليعقِدوا مجالسَ حديثهم هناك، وكان الإمامُ أحمد قد عاد إلى تحديث أصحابه في بغداد، فأمره المتوكلُ في أواخر سنة (235 هـ) أن يَقْدَمَ إلى سامَرّا، فذهب إليه الإمام أحمد على مَضَضٍ، ثم بدا للمتوكل أن يُعيدَهُ، فأمره وهو في طريقه إليه أن يعودَ إلى بغداد، فعاد وقد امتنع من التحديث إلا لولديه وابن عمه . ثم أرسل يستدعيه من جديدٍ سنةَ (237 هـ) ، واضطرّ الإمام أحمد للذهاب إليه، ولكنه اكتشف أنه سيكونُ في سامَرّا في سجنٍ من نوع جديد، فانقبض، ورَفَضَ أن يشتري بيتاً هناك وأ يحدث ، وأعطى اللهَ عهداً أن لا يحدِّثَ بحديثٍ على تمامه حتى يلقاه، ولا يستثني من هذا العهد حتى وليده. قال الإمام أحمد: إنما يريدون أُحَدِّثَ، ويكون هذا البلدُ حبسي...».

دعای مصباح شیخ در سوم شعبان

الف) بررسی تمامیت ظاهری در اسناد دعا

چطور شد من این را گفتم؟ گفتم سوم است و هر وقت سوم می‌شود، به یاد این قصیده‌ی اشان می‌افتم و ذکرش هم کرده‌ام. شاید هر سال نزدیک این ایام می‌شود در مباحثه این را گفته باشم. اما آنچه که مربوط به بحث ماست، این است: در مفاتیح هست، مرحوم آشیخ عباس از مصباح مرحوم شیخ و اقبال سید - که ایشان هم از خود مرحوم شیخ نقل می‌کنند - دو دعا را در روز سوم نقل می‌کنند. مرحوم مجلسی هم در جلد صد و یک السلامیه که نود و هشت بیورت می‌شود، نقل کرده‌اند. آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود این است: من یادم نبود. شاید اگر آدم می‌خواست در نرم‌افزار بگردد، یادش نبود که چه چیزی بگردد. اما دیروز این دعا که یادم آمد، دیدم عجب! این دعای بسیار عالی روز سوم شعبان که از ناحیه امام عسکری سلام اللّه علیها آمده است، همین بحث ما است.

عبارت این است: «اللّهمّ إني أسألك بحق المولود في هذا اليوم»[1]. مرحوم مجلسی در دو-سه خط برای همین دعا توضیحاتی داده‌اند. انشاءاللّه نگاه کنید.

> «قال الشيخ في المصباح والسيد ابن طاووس في الاقبال خرج إلى القاسم بن العلاء الهمداني وكيل أبي محمد عليه السلام أنّ مولانا الحسين عليه السلام ولد يوم الخميس لثلاث خلون من شعبان ، فصمه واعمل فيه بهذا الدعاء: اللّهمّ إني أسئلك بحق المولود في هذا اليوم ...»**[2]**.

البته مرحوم شیخ در مصباح، وقتی این دعا تمام می‌شود، فرموده‌اند: «ثم تدعو بعد ذلك بدعاء الحسين عليه السلام وهو آخر دعاء دعا به عليه السلام يوم كوثر»[3]. مرحوم مجلسی می‌فرمایند [4] مجهول بخوانید. «یوم کوثر» یعنی دشمن زیاد شد. حضرت علیه السلام را محاصره کردند. در اقبال[5] دارد «یوم الکوثر». در نقل شیخ کلمه «کوثر» و «الکوثر» آمده. ابن المشهدی[6] می‌گوید: «یوم الطف». آیا این دو روایت است؟ یا این دومی هم از ناحیه‌ی امام عسکری سلام اللّه علیه آمده است؟ احتمالش هست. وقتی آدم می‌خواند، به گمانش می‌آید که «ثم تدعوا بعد ذلک» در آن آمده است. ولی آخرش می‌گویند: «قال ابن عیاش». به نظرم ابن‌المشهدی «قال ابن عیاش» را اولش آورده و اینها را دو تا کرده است. ابن‌عیاش که از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، لذا با امام عسکری علیه السلام تفاوت می‌کند. لذا احتمالی که در مجموع ظهر است، این است که «ثم تدعوا» برای مرحوم شیخ طوسی است. یعنی آن دعا را بخوان «ثم تدعوا»؛ یعنی در همین روز دعای دیگری هم داریم که روایت ابن‌عیاش است. ابن‌المشهدی هم در دو روایت آورده است. ابن‌عیاش از امام صادق علیه‌السلام آن دعای لحظات آخر حضرت سید الشهدا علیه‌السلام را روایت کرده است که عجب مضامین و تشکیلاتی دارد! یکی هم قبل از آن است که مرحوم شیخ با سند همدانی نقل کرده بود.

«...بكتہ السماء ومن فيہا ، والأرض ومن عليہا ، ولما يطأ لابتيہا ...»؛ آیا ضمر «ہا» بہ مدینہ بر می‌گردد؟ یعنی لما یطأ الامام لابتی المدینہ؟ یا نہ، لما یطأ لابتی الارض؟ علی أی حال، بہ معنای قبل از تولد است. قبل از تولد حضرت، آسمان و زمین بر آن حضرت علیہ السلام گریہ کردہ است.

---

[1]. علامہی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ مؤسسۃ الوفاء)، ج ۱۰۱، ص ۳۴۷.

[2]. ہمان.

[3]. شیخ طوسی، مصباح المتہجد ج ۱، ص ۸۲۷.

[4]. علامہی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ مؤسسۃ الوفاء)، ج ۱۰۱، ص ۳۴۹.

[5]. سید بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنۃ، ج ۳، ص ۳۰۴.

[6]. شیخ ابوعبدالله مشہدی، المزار الكبير، ج ۱، ص ۴۰۰.

ب) نکاتی در مدلول دعا

۱- توافق معنایی فقره‌ی آیه‌ی «یسلموا تسلیما» با عبارت«واجعلنا ممن یسلم لامره»

تا آن جایی که مقصود الآن بنده است و می‌خواهم بگویم:

«اللّهمّ وكما أكرمتنا بمعرفته فأكرمنا بزلفته ، وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن يسلم لامره ، ويكثر الصلاة عليه عند ذكره وعلى جميع أوصيائه وأهل أصفيائه ، المموديين منك بالعدد الاثنى عشر»[1].

«اللّهمّ وكما أكرمتنا بمعرفته فأكرمنا بزلفته»؛ خدایا همانطوری که ما را گرامی داشتی تا حضرت علیه السلام را شناختیم، فقط شناسایی نباشد، **«فأكرمنا بزلفته»؛** به حضرت علیه السلام نزدیک شویم. همینطور معرفتی از دور نباشد.

«وارزقنا مرافقته وسابقته، واجعلنا ممن يسلم لامره ، ويكثر الصلاة عليه عند ذكره وعلى جميع أوصيائه وأهل أصفيائه»؛ این اکثار صلات از ضمائم و ذیول خطبه الوسیله است که از خداوند درخواست می‌کند. «فأكثروا من الصلاة على نبيكم»، در اینجا هم می‌فرماید: «واجعلنا ممن يسلم لامره، ويكثر الصلاة عليه عند ذكره».

خُب، «عند ذکره» یعنی وقتی نام حضرت علیه السلام می‌آید، اکثار صلات کنید، یعنی صد بار بفرستید؟ ممکن است یا «عند ذکره» به یک معنا یعنی همیشه به یاد او باشیم؟

تا یادم نرفته است، این را هم عرض کنم: اینکه «یسلموا تسلیما» در ذیل آیه‌ی «إنّ اللّهّ وملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليما» به چه معنا است؟ یعنی می‌گویند: سلام اللّهّ علیک؟ همانطور که می‌گویند: الصلاة علیک، می‌گویند: الصلاة و السلام علی رسول اللّهّ صلّی اللّهّ علیه وآله؟ اینطور است؟ یا خیر، «و یسلّموا تسلیما» یعنی «یسلّموا امره تسلیما الیه»؟ نه به‌معنای سلام، صلاتش به‌معنای درود است.

این یادداشت‌کردنی است. در این دعا، شاهد آن قول است. روایات متعددی هم دارد. «یسلّموا تسلیما» یعنی «یسلّموا لامره». اینجا می‌گوید: «و اجعلنا ممن یسلّم لامره». این تصریح به این است که از اینجا منظور از سلام، سلام و درود نیست. این چیزی که از این قسمت به بحث ما مربوط بود.

۲- تشابک شواهد در فقرهی «المهمدودين منك بالعدد الاثني عشر»

دنبالهی آن هم نکات خوبی است. تنها اشاره میکنم: «المهمدودين منك بالعدد الاثني عشر»؛ این شمارهی دوازده، عدد مهمی است. حضرت علیه السلام میفرمایند: «المهمدودین منک»؛ اینها این عدد اثنی عشر را از ناحیهی تو دارند. به چه صورت است؟ آنهی شریفه میفرماید: «إنّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عند اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهراً في كِتابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ»[2] یکی دیگر هم بعدش است. بشارت معروفی که در توراة هست؛ الآن هم هست. خدای متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام میفرمایند: تو را در فرزندت اسماعیل بشارت میدهم به اینکه از او مُدمُد میآیی و دوازده عظیم از او میآیی. «اثنی عشر عظیما». میخواهم بگویم عدد دوازده خیلی مهم است. عدد دوازده شوخی نیست. عدد است؛ دارد شماره میدهد. آن هم یک شمارهای که شواهد و تشابکش از زمانی است که توراة آمده است.

خود ابنتیمیه با آن کار و کذایش و ابنکثیر و همه، اینها را قبول دارند. فقط میگوید: این دوازده نفر چه کسانی هستند. میشمارد. ابنتیمیه که میشمارد و زیدی را هم حساب میکند! اول و دوم و سوم و تا زیدی هم میرود. مثل ابن کثیر و سایرین زیدی را نمیآورند که بگویند او جزو این خلفای اثنی عشر است. تا امام مجتبی علیه السلام میرسد و بعد میگوید: علماء اتفاق دارند بر اینکه عمر بن عبدالعزیز از آنها است! عمر بن عبد العزیز که یک حالت مثبتی دارد، میگوید این از آنها هست. اما زیدی و ... معلوم نیست. خیلی هم اختلاف دارند. خود همین اختلاف در دوازده خیلی جالب است. میدانید یعنی چه؟ یعنی اصل عدد دوازده ثابت است، حال باید ببینیم چه کسانی هستند. این در بحث تشابک شواهد خیلی مهم است. همهی اینها را باید جمع کنیم. ببینید اصل عدد ثابت و مسلم است و این قدر سر آن بحث کردهاند. حال این عدد را بگیری، در اینجا هم میفرمایند: «المهمدودين منك بالعدد الاثني عشر»؛ خدایا تو از ناحیهی خودت این اصفیاء و اولیاء از حضرت سید الشهداء ... . آنجا هم داشت: «المعوض من قتله أن الائمة من نسله والشفآء في تربته، و الفوز معه في أوبته، والوصياء من عترته بعد قائمهم وغيبته»[3].

۳- رجعت جمیع ائمه(علیهمالسلام)

مرحوم مجلسی غیر از «کوثر» نکتهای دارند. فرمودهاند: «وهذه الفقرات تدل على رجعة جميع الائمة : في الكرة». اینها یادداشت کردنی است. به گمانم این در باب الرجعه مفصل بحارالانوار نیست. شما این را یادداشت کنید. در کنار بحارتان بنویسید. مرحوم مجلسی فرمودهاند: «وهذه الفقرات تدلّ على رجعة جميع الائمة : في الكرة»؛ یعنی رجعتی که شیعه میگوید فقط مختص به سید الشهدا علیه السلام نیست که بعد از حضرت بقیة اللّه سلام اللّه علیه میآیند. جمیع ائمه علیهم السلام کرّة و رجعت دارند.

۴- «ويكثر الصلاة عليه عند ذكره»، اکثار کمی یا کیفی؟

بنابراین در «واجعلنا ممن يسلم لامره ، ويكثر الصلاة عليه عند ذكره» اکثار صلات خودش یک موضوعیتی دارد. مطلوبیتی دارد.

شاگرد: اگر کسی امام حسین علیه السلام را یاد کرد، چطور صلوات بفرستد؟

شاگرد ۲: این صلوات بر امام حسین علیه السلام نیست. بر خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است.

استاد: «اللّهم صل علی محمد وعترته ، واحشرنا في زمرته»؛ زمره‌ی چه کسی؟ پیامبر خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله، «وبوئنا معه دار الكرامة، ومحل الاقامة. اللّهم وكما أكرمتنا بمعرفته فأكرمنا بزلفته ، وارزقنا مرافقته وسابقته اجعلنا ممن يسلم لامره ، ويكثر الصلاة عليه عند ذكره». من دعا را که خواندم، دیدم تقارن زمانی خیلی مناسبی بود. «وعلى جميع أوصيائه وأهل أصفيائه ، المعدودين منك بالعدد الاثنى عشر ، النجوم الزهر ، و الحجج على جميع البشر». بعد هم ذکر فطرس می‌شود.

شاگرد: صلات به‌معنای تلیین شد، صلوات بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را چطور معنا می‌کنید؟

استاد: بله؛ این از بحث‌های مهمی است. حال مانده است. سه صلوات داریم: صلاة اللّه، صلاة ملائکته، صلاة المؤمنین. بحث خوبی است که باید به آن برسیم.

بنابراین «ويكثر الصلاة عليه عند ذكره» به این معنا می‌شود که وقتی به یاد حضرت علیه السلام می‌افتید، زیاد صلوات بفرستید. به گمانم به‌غیر از آن دو صلواتی که گفتم، صبح بخوانیم، احتمال دیگری هم هست. کلمه‌ی «عند ذكره» یعنی وقتی یاد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌شود، وقتی یاد اهل‌بیت ایشان علیهم السلام که با ایشان معیت دارند، می‌شود، اکثار صلات کنید. بین متشرعه در این سنین که دارم، یک جا ندیدم که وقتی اسم حضرت علیه السلام را می‌آورند، بگویند صد بار مستحب است. اصلاً چنین چیزی نیست. در «یکثر الصلات عند ذکره» به تناسب حکم و موضوع احتمال می‌دهم که «یکثر عنده ذکره» در اینجا یعنی «دوام». یعنی می‌بینید گاهی است که صلوات می‌فرستد و گاهی نمی‌فرستد. اما یک وقتی است که می‌گوید: «و اجعلنا ممن یکثر الصلاة عند ذکره». یعنی مقید هستم. بر این مداوم هستم، ولو یک بار می‌فرستم، اما مداوم است. شاید این احتمال هم احتمال دوری نباشد. اکثار آن جا کمی است، اکثار در اینجا کیفی است. یعنی «ایستمر و یداوم»؛ تا اسم مبارک حضرت علیه السلام را می‌شنود، مداومت دارد که صلوات بفرستد.

شاگرد: اول مقصودتان این بود که از حیث مفهومی حضرت علیه السلام صد بار را گفتند و حد تعیینی کردند؟ در فقه بحثی هست که وقتی می‌خواستند «شیء» را معنا کنند، مصداق‌های مختلف را می‌آوردند، ولی می‌گفتند اینها مصادیق مختلفی هستند که در مفهومش نیست.

استاد: فرمایش شما نکته‌ی خوبی را در آن حدیث کافی شریف می‌آورد. روایت کافی شریف که اکثار را معنا کرد، برای باب نوادر الجمعه بود. حضرت علیه السلام زمان خاص را مطرح کردند. نه مطلق صلوات. فرمودند: در شب و روز جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید. در یک روز که صدق مداومت نیست. لذا آنجا سؤال کرد که حد اکثار چقدر است؟ حضرت علیه السلام فرمودند: صد مرتبه. اما در اینجا مطلق است. می‌گوید «عند ذکره»؛ هر گاه به یاد حضرت افتادید... . «و اجعلنا ممن یکثر الصلاة عند ذکره»؛ وقتی قطعه زمانی خاصی نیست، به تناسب اکثار کیفی می‌شود. یعنی «دوام و یستمر علی هذه الحالة».

شاگرد ۲: «یکثر الصلاة عند ذکره» یعنی همان وقتی که یاد می‌کنید، اکثار کنید. اما شما اکثار را روی هر دفعه ذکر پخش می‌کنید. این خلاف ظاهر نیست؟! فرمودید به مناسبات این بیان را دارید.

استاد: خُب، شما چطور معنا می‌کنید؟

شاگرد: یک معنای دیگری هم می‌توان گفت؛ اینکه اکثار ناظر به همان سه به بالا است. اگر اسم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیاید و کسی سه صلوات بفرستد، اکثار در ذکر می‌شود.

شاگرد ۳: ذکر یعنی به ذهن بیاید؛ یعنی هر بار که به ذهن شخص آمد، سه صلوات بفرستد؟! این نمی‌شود.

استاد: ایشان چنین معنا می‌کنند. ولی اگر منظور اینچنین بود، بین متشرعه ولو بین بخشی از آن‌ها می‌خش کوبیده می‌شد. یعنی به‌عنوان یک استحباب، به‌عنوان یک سنت مستحب بین متدینین می‌شد و حال اینکه مرسوم نبوده است وقتی اسم مبارک حضرت صلّی اللّه علیه و آله برده می‌شد، سه بار صلوات بفرستند. اگر شاهدی پیدا شود ما حرفی نداریم.

شاگرد ۲: چه ضرورتی دارد که تحدید شود؟ یک جاهایی تحدید لازم است ولی اینجا که هر چه بیشتر باشد، تناسب دارد چرا؟ اکثار را می‌گویند و بعد عند ذکره هر کسی هر چقدر می‌تواند، بخواند. اینجا ضرورتی ندارد که یک تحدیدی شود.

شاگرد: اصلاً اقتضای کلام نیست. دو نفر دارند صحبت می‌کنند و اسم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌آید، اکثار صلات کنند؟!

استاد: این اندازه هست که همه می‌گویند پیامبر خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله.

شاگرد: اینکه اکثار نیست.

استاد: نه، آن طوری که من عرض کردم، هست.

شاگرد: آنطور که شما فرمودید، می‌شود، ولی اینطور که آقایان می‌گویند، دیگر معنای اکثار ندارد. یعنی باید کلام را قطع کند و سه بار صلوات بفرستد.

---

[1]. همان، ص ۳۹۸.

[2]. التوبه، آیه‌ی ۳۶.

[3]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ: مؤسسة الوفاء)، ج ۱۰۱، ص ۳۴۷.

مراقبه‌ی سید بن طاووس

استاد: حاج آقا از کسی نقل می‌کردند که فرموده بودند من مثل دو نفر را در مراقبه ندیده‌ام. یکی از آن‌ها سید بن طاووس بود. ای بیان خود حاج آقا بود ای دنباله‌ی همان نقل بود؛ در لحن کلام رجحان این بود که توضیح از خود ایشان بود. وقتی می‌خواستند بگویند سید بن طاووس در مراقبه مثل ندارد، می‌گفتند نمی‌شود سید اسم خدای متعال را بیاورد و «عزّ و جلّ» را نگوید، «جلّ‌جلاله» نگوید. نمی‌شود اسم حضرت صلّی اللّه علیه و آله را بیاورد و صلوات نفرستد. این «یکثر» کیفی است، یعنی «دوام». سید هم «یجلل اللّه تعالی عند ذکره»؛ هر کجا نام خدا می‌آید، سید در نمی‌شود.

شاگرد: در روایت کثرت صلوات دارد «الی مأة». یعنی حد کثیر را از باب زیاده می‌گویند.

استاد: خیر؛ بعدش هم می‌گویند: «و ما زاد فهو افضل».

شاگرد: یعنی حدش صد است، هر چه هم از صد بیشتر گفتی بهتر است.

استاد: یعنی بگوید تا صد. یعنی در استظهار عرفی اگر الآن پنجاه تا بفرستد، این روایتی که حضرت علیه السلام فرمودند: «اکثروا الصلوات» آن را می‌گیرد؟ ای نه، وقتی گفتند: «اکثروا» و بعد گفتند: «الی مأة» یعنی این کف کار است. کف اکثار است. نه کف صالات. پنجاه تا که بفرستد صلوات فرستاده است اما اکثار هست ای نیست؟ مؤید فرمایش شما این است که اکثار لغت عرفی دارد. سه تا که شد، کثرت می‌آید. پس «اکثروا» یک محمل ابتدائی داشته که لغوی بوده است. یعنی از سه به بالا. بعد «الی» می‌گویند، یعنی آن حد بالای اکثاری که حد نصاب مطلوب فضیلتی‌اش است، صد تا می‌شود. بعد هم هر چه از آن بالاتر برود بهتر است.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.